

جهان در باور خاقانی*

یحیی ستوده افشرد**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک (نویسنده مسئول)

میرجلال‌الدین کزازی

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

چکیده

دنیا و چگونگی آن در آثار خاقانی شروانی، سخنور بلند پایه ادب فارسی، بازتاب چشمگیری دارد. وی چون حکیمی ژرف اندیش، چهره راستین دنیا را درسروده ها و نوشته های خود به تصویر کشیده است. خاقانی در بیان این دیدگاه، از باور آیین ایرانی و اندیشه مکتب عرفان و تصوف و دیدگاهی نشأت گرفته از شریعت بهره جسته است. خاقانی با بهره جستن از چهره اهریمنی زروان چگونگی سرای دنیا و طبیعت آن را با صفاتی چون: دنیای سنگدل، دنیای آزمند، دنیای بی وفا، فلک عمرسای و افعی صفت و... وصف می کند. در باور زاهد خلوت نشین شروان، دنیا چنان بی ارزش است که سرای خاکی را به خاکی می بازد و دیگران را نیز پند و اندرز می دهد تا سیمای راستین دنیا را بشناسند و دل به او نبندند. سخنور دیندار شروانی می داند که چرخش روزگار، خود به فرمان خدای توانا است، نمی تواند خود کاره ای باشد و بر آن است که نباید چرخ را ستم پیشه دانست

واژگان کلیدی: خاقانی، دنیا، زروان، زهد

۱- مقدمه

از آثار هر سخنوری، می توان به اندیشه ها و دیدگاه های وی نسبت به موضوعات گوناگون پی برد؛ خاقانی شروانی از جمله سخنوران توانمندی است که دیدگاه های وی، پیرامون جهان هستی و دانش های گوناگون و ... ارزشمند بوده و با توجه به جایگاه سخنور شروان در ادب پارسی و تأثیر وی در سخنوران بعد از خود، بایسته است که آثار خاقانی از دید «اندیشه شناسی» بررسی و بینش وی درباره موضوعات گوناگون روشن گردد.

در این جستار، دیدگاه خاقانی نسبت به دنیا بررسی و پژوهش شده است. بعد از بررسی سروده ها و نوشته های وی، می توان اندیشه خاقانی را در این موضوع به سه دسته تقسیم کرد:

- نگاهی اسطوره ای بر پایه باورهای ایران باستان.

- نگاهی بر پایه مکتب زهد و تصوف

- نگاهی بر اساس آموزه های شریعت.

خاقانی در پاره ای از ابیات، با بهره جستن از آیین زروانی (زروان در این باور ایزد زمان است) از ویژگیهای اهریمنی آن بهره جسته و این اندیشه را در موضوعات گوناگون، پرورش داده است. وی دنیا را با این ویژگی ها یاد می کند: **دنیای سنگدل، دنیای آزمند، دنیای بی وفا، فلک عمرسای و افعی صفت** و بیان این نکته لازم به نظر می رسد که قسمتی از این دیدگاه ها، ناشی از محیط اجتماعی و سیاسی دوران شاعر است. با توجه به تحقیر خاقانی در دوران خود که یکی از دلایل اصلی رنجش و خودستایی های وی بوده، با نگاهی بدبینانه، از دنیا و گردش آن گلایه می کند.

بخش دوم زندگی خاقانی، آن گونه که از آثار او پیداست، چندی در گوشه نشینی، ترک دنیا و دوری از دربار پادشاهان سپری شده و این بینش زاهدانه، دنیا را در نزد او بی ارزش نشان داده است که بازتاب این باور، در سروده ها و نوشته های او آشکار است.

سخنور شروان در پاره ای از سروده های خود بر این باور است که دنیا و فلک، خود، کاره ای نیستند و این جهان همانند سایر آفریدگان، در برابر قدرت بی همتای خداوند، ناتوان و سرگشته است و نسبت دادن افعال به دنیا، اندیشه ای درست نیست!!

به هر روی، خاقانی با هر اندیشه ای، با بینش ژرف خود چهره راستین جهان را با ویژگی هایی همسو با یافته های خود، برای انسان ها ترسیم می کند. اگر یکی از تعاریف عمیقی که در باره حکمت ارایه شده است را مد نظر قرار بدهیم؛ یعنی «حکمت علمی است که در آن بحث می شود از حقایق اشیا، چنانکه هست در نفس الامر به اندازه ی قدرت و توانایی بشر»^۱، اطلاق صفت **حکیم** به خاقانی - با توجه به ژرف بینی وی در علوم و فنون مختلف و متنوع - براستی شایسته و برآورنده اوست.

۲- پیشینه پژوهش

با بررسی های صورت گرفته، پژوهش های زیر در باره چگونگی دنیا در دیدگاه خاقانی انجام شده است:

شجیعی، پوران، ۱۳۵۴، **جهان اندیشه خاقانی در قصاید**، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، سال ۱۱، شماره ۴۲، تابستان

معدن کن، معصومه، ۱۳۷۴، **پرتوی از جهان بینی خاقانی**، نامه فرهنگستان، ۱/۳
معدن کن، معصومه، ۱۳۸۱، **عرفان خاقانی**، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، شماره ۱۸۵، زمستان

میرباقری فرد، علی اصغر، **گنج فقر**، بررسی و تحلیل صوفیانه های خاقانی، فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلّم، شماره ۴۲-۴۳، پاییز و زمستان

در این پژوهش به بیان خاستگاه های اندیشه خاقانی در باره دنیا و روشنداشت هر یک از این خاستگاه ها، موضوع بندی این اندیشه سخنور شروان و نگاهی آماری به اندیشه خاقانی در باره دنیا پرداخته شده که در مقالات مذکور به این موارد اشاره نشده است. بیان این نکته لازم به نظر می رسد که در مقاله های **عرفان خاقانی** و **گنج فقر** تنها به ترک و نکوهش دنیا در دیدگاه خاقانی اشاره شده است.

۳- جهان در دیدگاه خاقانی، بر پایه باورهای ایران باستان

در آیین های ایرانی، آیینی هست به نام **زروانی**. در این باور، زروان ایزدی است صاحب دو فرزند به نام های **اهورامزدا** و **اهریمن**. در باور ایرانیان، زروان همان فرشته زمان است. دکتر کزازی در باره پیشینه و آغاز این آیین آورده است: «در بند سی ام از سومین سرود گاهان، از دو گوهر همزاد سخن رفته است که توامان و همزمان پدید آمده اند: «اینک آن دو مینوی همزاد که در آغاز در اندیشه و انگار پدیدار شدند؛ یکی نیکی را می نماید و آن دیگری بدی را و از این دو، دانا راستی و درستی را بر می گزیند و نه نادان» بر این پایه، بر آن رفته اند که ایرانیان کهن به خدایی دیرینه باور داشته اند که پدر و پدید آورنده این دو گوهر همزاد بوده است. از آنچه یکی از شاگردان ارسطو، **ادموس رُدیوس**، نوشته است بر می آید که در روزگار هخامنشیان، بر سر چگونگی این خدای، چالشها و چند و چونهایی بسیار در میان مغان و پیشوایان دینی در می گرفته است: پاره ای از آنان این خدای یگانه دیرین را **ثوِشه Thvasha** که در اوستایی به معنی جایگاه یا مکان است، می دانسته اند و پاره ای دیگر زروان یا زمان. اندک اندک، دیدگاه گروه دوم گسترش و روایی می یابد و آیین پرستش زروان را مهر پرستان می پذیرند و در پی آن، سرانجام، آیین زرتشتی نیز با اندیشه ها و باورهای زروانی در می آمیزد و یکتاپرستی گاهانی به دو گانه گرایی زروانی، در

باورشناسی زرتشتی، دگرگونی می یابد.» (کزآزی، ۱۳۸۷: ۹ و ۳۸).

در فرهنگ اساطیر آمده است: «مانی با اقتباس از افکار زرتشتی زمان خود، نام زروان را به خدای بزرگ که به تصور او صاحب دو فرزند به نام های **اهورامزدا** و **اهریمن** است اطلاق کرده و در واقع، در وجود زروان دوگانگی مزدایی به وحدت تبدیل شده است... **زروان** به همان گونه که جسماً از شب و روز پدید آمد، همان گونه نیز پدر نیک و بد است و بر سرنوشت همگان حاکم. توجه ویژه به اهمیت زمان در فرهنگ ایرانی، گاهشماری دقیق و جشن ها و اعیاد و مراسم ویژه ای را سبب شده است. در شعر فارسی، به ندرت، به نام زروان اشاره شده است... نزد متکلمین اسلامی و نیز شعرای فارسی زبان، زروان با عنوان **دهر**، **زمان** و **زمانه** نیز مطرح است و اگرچه دیگر هیچ گاه به مفهوم زروان نمی تواند باشد اما برخی خصلت ها به آن انتساب یافته اند که به نظر می رسد بیشتر برجسته اهریمنی آن تکیه شده و بیشتر هم دنیا و گردش روزگار مورد نظر بوده است...» (یاحق، ۱۳۸۶: ۴۱۸ تا ۴۲۱)

با بررسی سروده ها و نوشته های سخنور شروان، دیدگاه وی نسبت به دنیا را - که بازتابی از باور ایرانیان باستان و بینشی حکیمانه است- می توان در دو بخش: ۱- **دنیا و سرای بدی ها و پلیدی ها و ... ۲- دنیا و طبیعت و فطرت آن** بررسی کرد:

۱-۱ - سرای دنیا

از آن جایی که انسان پیوسته در این دنیا، با رخدادهای دردسرساز، رو در رو است، خاقانی دنیا را **کوچه شرّ و خطر و بیداد** می داند. سخنور سترگ، در بیان یکی از ویژگی های دنیا، با تشبیهی رسا، آن را به **شب وحشت** مانند کرده و به ما، سیمای راستین جهان را گوشزد می کند. وی بر این باور است که دنیا تا قیامت، **وحشت سرایی** بیش نیست. گاهی، شاعر در بیان رخدادهای رفتار انسان ها و در کلّ، سیمای جهان را با عبارت **کثیف توصیف** می کند و همگان را پند می دهد که مبادا دل در این **دنیای نژند** ببندند. شاعر در اندرزی حکیمانه، مردمان را پند می دهد که چرا **رحل اقامت** بر این دنیایی که **سراغز حرص و طمع** است افکندید؟ و شایسته است تلاشتان برای اندوخته های آخرت باشد. خاقانی در پاره ای از سروده های خود، چون حکیمی وارسته، چهره راستین دنیا را با **صفت سرای هیچ** به مردمان نشان می دهد و با بینشی برخاسته از دیدگاه تصوّف، در آیینۀ دل دنیا را همانند گرد و غبار سرمه ای می بیند که ارزشی ندارد. در زیر فهرست وار به دیدگاه خاقانی در باره چگونگی سرای دنیا اشاره می شود:

۱-۱-۱ - کوچه شرّ

بس غریبید در این کوچه شرّ؛ کوچ کنید به مقیمان نو این کوچه شرّ باز دهید

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۲۸)

تسلیم کن این غمکده را شاد برو
جانی به فلک بازده، آزاد برو^۲
(همان، ۱۳۲۴)

خاقانی از این کوچۀ بیداد برو
جانی ز فلک یافته‌ای، بندتو اوست

۲-۱-۱ - وحشت سرای

تا دم صورش، سپیده دم نخواهی یافتن
(همان: ۴۷۴)
خود را به آستان عدم باز بستمی^۳
(همان، ۱۰۶۱)

قاف تا قاف جهان بینی شب وحشت چنانک
زین تنگنای وحشت اگر باز رستمی

۳-۱-۱ - کثیف منزل

بود آنچه بود و پشت زمین، همچنان دو تا
(همان، ۱۰۹۰)
دارد بتو روی خیمه‌دل^۴
(خاقانی، ۱۳۳۳: ۱۳۴)

رفت آنچه رفت و روی زمین، همچنان نژند
خاقانی از این کثیف منزل

۴-۱-۱ - چشمه حرص و طمع

برنشینید و عنان را به سفر باز دهید
(همان: ۲۲۸)
خط فسون عقل به مسکن درآورم
(همان: ۳۸۴)

چه نشانید جمازه به سرچشمه آز
در دیو لاج از مرا مسکن است و من

۵-۱-۱ - علّت سرا

چو تسکین سازت او باشد کند درد تو درمانی
(همان، ۶۱۵)

در این علّت سرای دهر، خرسندی طبیعت بس

۶-۱-۱ - زندان بودن

عیش ده روزه، به زندان چه کنم
(همان: ۳۹۷)

هست نه شهر فلک زندانم

مرغان هم از این قفس پریدند مدام
یک مرغ چو من، همای خاقانی نام
(همان، ۱۳۰۹)

گردون قفسی است سبز، پر چشمه چو دام
دیر است؛ در این قفس ندیده است ایام

۷-۱-۱ - هیچ سرا

دل آشنا، هیچ جایی نبینم
(همان: ۴۰۴)

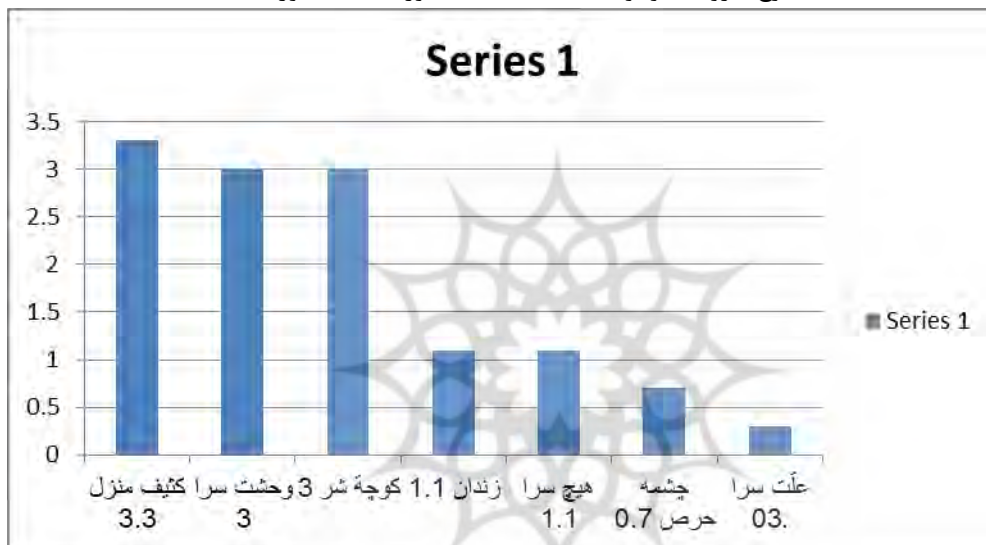
جهان چیست؟ از هیچ جایی^۵ که در وی

در آینه دل، خیال فلک را بجز هاون سرمه سایبی نبینم
 برون، سرمه ای هست بر هاون او درونسو، ز سرمه هبابی نبینم

(همان: ۴۰۵)

نگاه آماری به سرای دنیا در باور خاقانی

(مجموع سروده‌ها و نوشته‌های دیدگاه اسطوره‌ای ۲۶۶ مورد)



۲-۱ - طبیعت دنیا

سخنور شروانی با پنداری برخاسته از باور اسطوره‌ای و جان بخشی به دنیا، دیدگاه خود را در باره طبیعت و فطرت دنیا بیان می‌کند. با بررسی های صورت گرفته می‌توان در موضوعات زیر این اندیشه‌ها را بررسی کرد:

۱-۲-۱ - ناپایداری و بی فایده بودن دنیا

خاقانی بر آن است که خواسته نهایی دنیا از این گردش، شکار عمر انسان هاست. به همین جهت با صفت آسیای عمرسای یا کلبه قصاب از دنیا یاد می‌کند. انسان‌ها را مرغانی می‌داند که در پی شکار شدن در حال دویدن هستند. دردمند شروان با بینش حکیمانه خود، هیچ سود و بهره‌ای را برای دنیا متصور نیست و آشکارا می‌گوید که در این جهان فایده و ثمری نیست و دل بستن به آن، کار جاهلان است. خاقانی بر این باور است که شادی‌هایی که دنیا به انسان می‌دهد، پایانش تلخکامی است و انسان نباید به این شادی‌های زودگذر دل بندد که فرجامی ناخوشایند دارد. سخنور شروان با بینشی ژرف، مردمان را پند می‌دهد که داده‌های دنیا ناپایدار و ناخوشایند

است. هر چند این دهش ها با سیمایی دلربا، جلوه می کنند؛ اما ماندگار و خوشایند نیستند و از بینش انسانی به دور است که انسان، دل به این فریب روزگار دهد. در زیر فهرست وار به دیدگاه خاقانی در باره ناپایداری و بی فایده بودن دنیا اشاره می شود:

الف) فلک عمرسای

من آن دانه دست کشت کمالم کز این عمر سای آسیا می گریزم

(همان: ۳۹۳)

ما همان مرغیم، خاقانی! که ما را روزگار می دواند و این دویدن را، فذلك كشتن است

(همان: ۱۱۱۱)

گلخن ایام را باغ سلامت مگوی؛ کلبه قصاب را موقف عیسی مدان^۶

(همان: ۴۴۶)

ب) دنیای ناسودمند

لا خیر دان نهاد جهان و رسوم دهر لا شی شناس برگ سپهر و نوای خاک (همان: ۳۲۸)

چه باید به شهری نشستن که آنجا بجز هفت ده روستایی نیایی

همه شهر و ده گر براندازی، آلا علفخانه چارپایی نیایی^۷

(همان: ۵۷۸)

ج) شادی های بد فرجام

کان خوشترین نواله که از دست او خوری لوزینه ای است خرده الماس در میان

(همان: ۴۳۲)

جهان، خاقانیا شخصی است بی سر دو دست، این شخص راه، امروز و فردا

گر امروزت به دستی جلوه کرده است کند فردا، به دیگر دست، رسوا^۸

(همان: ۱۰۹۱)

د) دادهای ناپایدار دنیا

بر نوبهار باغ جهان اعتماد نیست کاندک بقاست آن همه چون سبزه جوان

(همان: ۴۳۶)

ای خوانچه گردون که نواله همه زهراست نانت ز چه شیرین و تو چون تلخ آبیی

(همان: ۶۲۳)

«و جهان کهن بازار نو کیسه هرچه بامداد بداد، شبانگاه باز ستد و هر چه بنهاد، برداشت و هر چه برآورد، فرو برد و هر چه برافراشت، نگون کرد ... هر کرا به دستی جلوه کرد. به دیگر دست رسوا گردانید. به لئیم راضی ماند به هنگام مستی که به حرص و بی خبری بدهد و به دژمی و بدگهری بازستاند.»^۹ (خاقانی، ۱۳۸۴: ۵۸)

۱-۲-۲ - غدر و مکر دنیا

سخنور شروان دنیا را به قماربازی مانند کرده و برآن است که برای رهایی از این نرّاد چیره دست باید با تمام وجود، با آن مقابله کند. خاقانی در پاره ای از سروده های خود، دنیا را جادوگری می داند که هر دم، با نیرنگ و بازی های نو، در پی فریب انسان هاست. شاعر با پنداری نغز و باریک، انسان ها را پند می دهد تا چهره راستین این نیرنگ باز را بهتر بشناسند و گاهی نیز با اندیشه خیامی، برآن است با پرداختن به خوشی ها، از چون و چرایی دنیای فریب کار، پرسشی نپرسند. چامه سرای سترگ ادب فارسی، بر آن است که بازی های روزگار را پایانی نیست و هر لحظه انسان با رویدادهایی نو، در این جهان رودررو است. وی دنیا را به زنی مانند کرده که پیوسته با فریب انسان ها، آن ها را به کام مرگ می کشاند. در زیر به سروده های خاقانی در باره غدر و مکر دنیا پرداخته می شود:

الف) دنیای قمار باز

بردم از نرّاد گیتی یک دو داو، اندر سه زخم گرچه از چار آخشیج و پنج حس درشدم
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۸۸)

این فلک کعبتین بی نقش است همه بر دستخون قمار می کند^{۱۰}
(همان: ۱۸۸)

ب) فلک جادوپیشه

چرخ جادوپیشه چون زرین قواره کرد گم دامن کحلش را جیبی مقور ساختند
(همان: ۱۷۷)

تو می خور صبحی؛ تو را از فلک چه تو و دست دستان و مرغول مرغان
گرچه چون غول، نیرنگ الوان نماید^{۱۱} گر آن غول صد دست، دستان نماید^{۱۱}
(همان: ۲۱۸)

ج) روزگار لعبت باز

لعب دهر است چو تضعیف حساب شطرنج گرچه پایان طلبندش، نه همانا بینند
(همان: ۲۰۲)

دل منه بر عشوه های آسمان زیرا که هست بی سر و بن کارهای آسمان چون آسمان^{۱۲}
(همان: ۴۴۱)

د) دنیای زن صفت

کیست دنیا؟ زنی^{۱۳} است در خانه چیست در خانه زن غدار
(همان: ۲۶۰)

این زال سر سپید سیه دل طلاق ده آنک ببین معاینه فرزند شوهرش

تا حشر مرده زست و جنب مرد هر کس
کاین شوخ مستحاضه فروشد به بسترش^{۱۴}
(همان: ۲۹۵)

ه) دنیای سوداگر زرق پیشه

خاقانی را دلی است آلوده خشم
حکم از حکمه نداند و رسم از رشم
زین زرق^{۱۵} زرق پیشه ازرق چشم
پشم سگ لعنت است؛ مه سگ! مه پشم^{۱۶}
(همان: ۱۳۱۱)

۱-۲-۳ - خطرناک بودن دنیا

شاعر در بیان خطرناک بودن دنیا، آن را به افعی پیچان مانند کرده است. انسان ها در پیچ و خم گردش روزگار گرفتارند و رهایی از آن بسیار سخت است. خاقانی در ابیاتی به بی رحم بودن دنیا اشاره می کند. خواست سخنور از این دیدگاه: بیان رخدادهایی است که در زندگی انسان رخ می دهد و در گذران زندگی باید با آن ها رو به رو شود. بی شک این بازی های روزگار، به دست انسان های زمانه رقم می خورد: خواه خوارداشت اهل دانشی یا برکشیدن جاهلی و^{۱۷}...!!! سخنور آزرده از ناکسان، در نشان دادن چهره راستین دنیا، آن را سنگدل و جفاپیشه می نامد و با پنداری نو، بر آن است که گوسپند این دنیا خود گلور قصاب است. خاقانی در ابیاتی از بی عدالتی روزگار سخن می گوید، خوارداشت اهل دانش، قباي کمال بر تن ناقصان دوختن^{۱۸} و ... شاعر را بر آن داشته که نبود عدالت در دنیا را به جهانیان گوشزد کند:

الف) دنیای افعی صفت

فلک افعی تن زمرد سلب است
دفع این افعی پیچان چه کنم
دهر ازدهای مردم خوار است و فرخ آنک
خود را نواله دم این ازدها نکرد^{۱۹}
(همان: ۳۹۵)
(همان: ۸۴۳)

ب) روزگار بی رحم

این فلک کعبتین بی نقش است
همه بر دستخون قمار می کند
اجزات چون به پای شب و روز سوده شد
تاوان طلب مکن زقضا، در فضای خاک
خاکی که زیر سم دو مرکب غبار گشت
پیداست تا چه مایه بود خون بهای خاک^{۲۰}
(همان: ۳۲۸)

ج) چرخ توسن سرکش

چرخ استر توسن، جل سبز اندر بر
خاقانی! از این توسن بددست، حذر

در ماه نو و ستار گانش منگر

کان حلقه فرج اوست، وین ساخت بزر^{۲۱}
(همان: ۱۲۹۸)

د) جهان بیدادگر

زین سبز مرغزار نجوید حیات؛ از آنک

قصاب حلق خلق بود، گوسپند او

(همان: ۵۰۷)

هین کز جهان علامت انصاف شدن نهنان

ای دل! کرانه کن ز میان خانه جهان^{۲۲}
(همان: ۴۳۶)

۱-۲-۴ - فرومایگی دنیا

چامه سرای نامی ادب پارسی، دنیا را همانند میزبان سپید دست سیه کاسه ای می داند که با وجود خوش زبانی هایش، میزبان مهربانی نیست، با خوشی‌های زودگذر در پی فریب انسان‌ها است و خواسته راستین آن جز خوار داشت آن‌ها نیست؛ زیرا بخشندگی به قامت دنیا دوخته نشده است! یکی از ترکیب‌های نغز- که خاقانی در آن از چگونگی دنیا سخن به میان آورده- **نو کیسه** **کهن بازار** است: بازاری کهنه کاری که با وجود ثروت و رونق بازار به مانند بازاریان تازه به دوران رسیده تنگ چشم، داده هایش را زود باز می ستاند. یکی از ویژگی‌های ناپسند دنیا- که ناخوشایند اهل دانش است- ناسازگاری روزگار با اهل دانش و به مراد بودن نابخردان است. خاقانی از این گردش ناجوانمردانه دنیا با دلی آزرده- که خود رنج‌دیده آن است- گلایه می کند. یکی از دیدگاه‌های سخنور شروان درباره دنیا، **بی وفایی** آن است. شاعر در ابیاتی، **خود دنیا** را بی وفا می انگارد^{۲۳} و با انگاره ای شاعرانه می پندارد که شیطان اگر بر آدم سجده نکرد به دلیل بی وفایی این دنیا است. وی در برخی از سروده‌های خود بر آن است، که در **اهل دنیا** وفایی نمانده است و مردمان بویی از وفا نبرده اند:

الف) دهر تنگ چشم

دهر سپیددست سیه کاسه ای است صعب منگر به خوش زبانی این تُرش میزبان

(همان: ۴۳۲)

فلک هم تنگ چشمی دان که بر خوان دفع مهمان را

ز روز و شب دو سگی بسته است خوانسالار دوران^{۲۴}

(همان: ۳۱۷)

ب) روزگار نوکیسه کهن بازار

نقد عمر تو برد خاقانی

دهر نو کیسه کهن بازار (همان: ۲۶۱)

«... و جهان کهن بازار نو کیسه هرچه بامداد بداد، شبانگاه باز ستد و هرچه بنهاد، برداشت...»

(خاقانی، ۱۳۸۴: ۵۸)

ج) دنیای شریف کش پست نواز

ای چرخ شریف کش که دونی جان را دیت از دهات جویم

(همان: ۴۰۷)

اول به ناقصان نگرد دهر، کز نخست انگشت کوچک است که جای حساب شد

(همان: ۱۳۹)

« اگرچه روزگار به ناسازگاری و نامرادی اهل فضل است ... »^{۲۵} (خاقانی، ۱۳۸۴: ۱۸۵)

د) جهان نامردم

مجوی از جهان مردمی کاین امانت به نزدیک دور از خدایی نیایی (خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۸۲)

ه) خاک آزمند

چندین تن جباران کاین خاک فرو خورده است این گرسنه چشم، آخر هم سیر نشد ز ایشان

(همان: ۴۶۸)

و) فلک سگ مشام

همه حس من یک به یک هست سلطان [از این سگ مشام] گدا می گریزم

(همان: ۳۹۳)

ز) دنیای بی وفا

هرگز وفا ز عالم خاکی نیافت کس حق بود دیو را که نشد آشنای خاک

(همان: ۳۲۷)

از جوهر زمانه، خواص وفا مجوی ^{۲۶} وز تنگنای دهر، خلاص روان مخواه

(همان: ۵۱۳)

۱-۲-۵ نادانی دنیا

یکی از ویژگی های دنیا در دیدگاه خاقانی، **کور باطل کوش کینه کش** است: کوری دنیا به این دلیل که پیوسته، توان دیدن آن چه شایسته است را ندارد و دهش های ناهمگون و ناسازی دارد؛ بدین سان کوشش آن بیهوده است که هیچ حاصلی از این گردش برای سامان بخشی به کارهای دنیا نیست. سخنور شروان، با صفت **طفل خو**، بیخردی و نادانی دنیا را به تصویر می کشد و بر آن است که رفتار های دنیا همانند کودکان ناسنجیده و خام است:

الف) عالم کور باطل کوش کینه کش

گر رغم ترا زعالم دون دونی دو سه برکشیدگردون

کورپست مرین کبودش را این باطل کوش و کینه کش را

(خاقانی، ۱۳۳۳: ۶۹)

بیش بیش است فضل خاقانی
کار عالم همه شترگر به است

دولتش کم کم آمد از عالم
که دهد فضل بیش و دولت کم^{۲۷}

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲۲۷)

ب) دنیای کودک رفتار

فلک طفل خوبی است کاندرا ترازو
ز خورشید، نارنج گیلان نماید

(همان: ۲۲۱)

۱-۲-۶- دنیای بی امن و آشفته

چنان که بیشتر گفته شد، رخدادهای روزگار خاقانی و اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان در دیدگاه وی، نسبت به دنیا و روزگار تأثیر موثر است. بی شک این برداشت های بدبینانه شاعر از دنیا و روزگار و فلک، پیوند معنایی با اندیشه اسطوره ای **زروان** دارد. خاقانی در این راستا بر این باور است که - هیچ- امنیت و آسایشی در این دنیا نیست:

امن جُستی، مجوی خاقانی
کاین مراد از جهان نخواهی یافت

اندر افلاس خانه گیتی
کیمیای امان نخواهی یافت (همان: ۱۱۳۳)

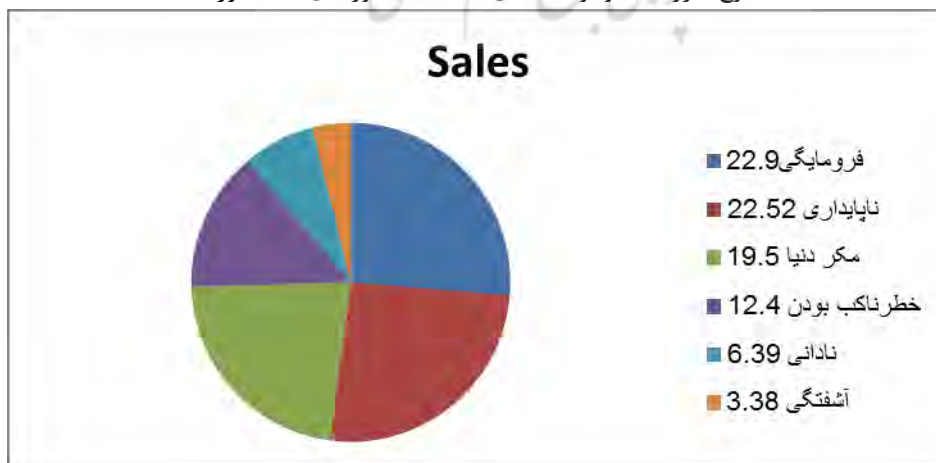
و نیز وی در اندرز به خود (انسان ها) بر آن است که نبود راحتی در جهان از گردش روزگار است و پیشینیان نیز از این بی بهره نبوده اند:

خاقانی اگر ز راحت رنگی نیست
تشنیع مزین، که با فلک جنگی نیست

ملکی که به جمشید و فریدون نرسید
گر هم به گدایی نرسد ننگی نیست^{۲۸}

(همان: ۱۲۷۹)

نگاه آماری به طبیعت دنیا در باور خاقانی
(مجموع سروده ها و نوشته های دیدگاه اسطوره ای ۲۶۶ مورد)



۲-نگاهی به دنیا بر پایه مکتب عرفان و تصوّف

با بررسی اندیشه های صوفیانه خاقانی می توان گفت که زهد، یکی از بنیادی ترین اندیشه های خاقانی در تصوّف است. هرچند در پاره ای از سروده ها و نوشته های وی، می توان به رگه هایی از شیوه کشف و معرفت دست یافت؛ اما - چنان که گفته شد- تصوّف خاقانی - به مانند تصوّف عابدانه - بر پایه زهد است .

پیش از پرداختن به باور خاقانی در باب زهد، بهتر است، نخست در باره دو شیوه مرسوم در تصوّف، یعنی شیوه زهد، و کشف معرفت - به صورت مجمل- و موضوع زهد - به صورت نسبتاً مبسوط- توضیحاتی داده بشود:

" شیوه زهد: اساس تصوّف در این مکتب عبادت و پیروی از سلف صالح و محبت و اخلاص و مجاهده و تمسک به احکام شریعت و توجه به حقّ تعالی و دوری از مال و جاه دنیوی در چهارچوب و محدوده کتاب و سنت است. اینان با نام های زهاد، نساک و عباد خوانده می شوند. دوام ذکر و توکل آنان یا برای ترس از معاصی و طلب آخرت بود یا به جهت پاداش بهشت و یا به منظور تمتّع از محبت حق. حسن بصری (ف. ۱۱۰ ه) از این گروه محسوب می شد. به روایت قشیری، وی گفته است :

« یک مثقال از ورع سالم بهتر از هزار مثقال صوم و صلاه است، ای فرزند آدم! بر نفس خویش محیط و مسلط باش! اگر آن رستگار شد تو نیز رستگاری و اگر هلاک شد تو هم هلاک می شوی. هر نعمتی جز بهشت، حقیر و هر بلایی جز دوزخ، قابل تحمل و آسان است » ...

شیوه کشف و معرفت: اساس این شیوه بر این نکته استوار است که منطق عقلی به تنهایی برای تحصیل معرفت و درک حقایق و درک حقایق موجودات کافی و وافی نیست و بر حواس آدمی اعتمادی نمی توان کرد بلکه به روح پناه بریم و به تقویت و سلامت آن همّت گماریم اهل کشف، غایت آفرینش آدمی را معرفت می دانند . معرفت به حق، ایمان به او و پاک دانستن وی از هر شائبه هدف خلقت است. خلاصه این که : خودشناسی پایه علوم و حکمت ها و نردبان صعود و وصول به حضرت لاهوت است . یکی از پیشوایان مهم این مکتب ، امام محمد غزالی (ف ۵۰۵ه) است تصوّف در این شیوه، اقتدا و معرفت است." (انصاری ، ۱۳۷۹ : ۲۹ - ۲۸)

در باب زهد نوشته اند : " بدانک زهد از جمله مقامات سنیّه و مراتب علیّه است چنانک در خبر است: مَنْ أَعْطَى الزَّهْدَ فِي الدُّنْيَا فَقَدْ أُتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا . و مراد از زهد صرف رغبت است از متاع دنیا و اعراض قلب از اعراض آن و مقام زهد ثالث مقام توبت و ورع است . چه سالک طریق حق اول نفس خود را بمقمعه توبت نصح از تورط و انهماک در مناهی و ملامتی قلع و منع کند و مجال حظوظ و شهوات بر او تنگ کرده اند، پس آنکه بمصقله ورع و تقوی آینه دل را از زنگ هوی و طبع طبع روشن و گرداند تا صورت حقیقت دنیا و آخرت کماهی در او بینجامد، پس دنیا را بر صورت

قبح و فنا مشاهده کند و از وی اعراض نماید و آخرت را بر صورت حسن و بقا مطالعه کند و در وی راغب گردد و حقیقت زهد محقق شود زهد از جهت تمییز مدعیان از صادقان مشتعل است بر وجوب ترک املاک و حظوظ و این زهد عوام است در درجه اولی. و زهد خواص در درجه ثانیه زهد در زهد است، و معنی آن صرف رغبت است از حصول زهد که مستند آن رغبت و اختیار بنده و تطلع نفس اوست بحظوظ اخروی، و این معنی بفنا ارادت و اختیار خود را ارادت و اختیار حق درست آید. و زهد اخص خواص در درجه ثالثه زهد بالله و آن زهد است در دنیا با اختیار حق بعد از فناء اختیار خود و این زهد مخصوص است بانبیاء و خواص اولیاء" (کاشانی، ۱۳۸۱: ۴ و ۳۷۳)

با وجود این که زهد را از شیوه های تصوف نوشته اند؛ اما در باور عده ای، میان تصوف و زهد فرق وجود دارد: "سهروردی (متوفی ۶۳۲) در عوارف المعارف، همچنان این سینا تصوف را با زهد و فقر، فرق می نهد، و نسبت عموم و خصوص مطلق را میان آن دو، بیان کرده و می گوید: «تصوف نه فقر است نه زهد، بلکه اسمی است جامع معانی فقر و معانی زهد، با صفات و خصایصی دیگر، که مرد بدون آن ها صوفی نباشد اگر چه زاهد یا فقیر بود». طیببای میان زهد و تصوف این فرق ها را، متذکر می شود که:

الف) فرق در هدف و غایت: زاهد دنیا را به خاطر آخرت ترک می کند اما صوفی برای رسیدن به خدا در همین دنیا تلاش می کند

ب) فرق در اندیشه: زاهد از خشم و غضب خداوند می ترسد و صوفی به رحمت کرم او مطمئن است. نویسندگان کتاب تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، بر این دو مورد این فراق را هم افزوده اند که: تصوف از عناصر متعددی که از خارج به آن داخل شده است، متأثر گردیده ولی زهد اسلامی اگر چه ممکن است از مسیحیت یا کیشهای هندی، تأثیری پذیرفته باشد. ولی در روح و هدف، همواره اسلامی بوده است." (یشربی: ۱۳۸۲: ۲۰۵-۲۰۴)

با اندیشیدن در سخنان و نوشته های عارفان نظری و بررسی سروده های و نوشته های سخنور شروان، می توان گفت که خاقانی مقام زهد را به بن جان آزموده و سپری کرده است و در اندیشه های عرفانی وی، زهد جایگاه ویژه ای دارد. اشارات خاقانی به زهد تنها برخاسته از دانش وی در باب تصوف نیست، بلکه از سیره های عملی اوست. زهد در معنای اصطلاحی، بسامد زیادی در یادگارهای چامه سرای سترگ ادب پارسی دارد. در ادامه به بازتاب زهد در آثار وی اشاره می شود:

از این سراچه آوا و رنگ دل بگسل به ارغنون ده رنگ و به ارغنون آوا

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۷)

میان خاک چه بازی سفال کودک وار سرای خاک به خاکی بباز مرد آسا

(همان: ۲۳)

جولانگه تو ز آن سوی آلاست اگر کنی هژده هزار عالم از این سو لا رها

(همان: ۱۱)

« اما بنده را مفارقت از شروان و مهاجرت از اوطان به سبب فراغت و انزوا طلبیدن است ، که به ترک زخارف دنیا وی گفته است. از هر گنجی و توشه ای خرسند شده و دانسته که نقش فریبنده دنیا به صورت دریا ماند که زنده در کشد ، چون کشد بیرون اندازد » (خاقانی، ۱۳۸۴: ۸۰)
« لا والله ، او [خاقانی] نه مرد آن باشد که به چنین زخارف ، که چون عهد گل و عشرت مل مجازی باشد خود را چون غنچه گل و پنجه سرو رعنا وار بر افروزد یا برافرازد » (همان: ۲۸)
« چه حال اصغر الخدم را حال بر جهانیان پوشیده نیست، فخاصه بر رای اعلی جهاننداری نوره الله و نصره که او عزلت و عطلت اختیار کرده است و انزوا و اختفا شعار ساخته و خدمت درگاه ملوک و سلاطین را باداشته و انقطاع گزیده و دانسته که زخارف دلفریب گیتی به سراب جاذب و صبح کاذب ماند»^{۲۹} (همان ، ۱۵۰ : ۱۳ تا ۹)

خاقانی با بینشی زاهدانه بر آن است که دنیا در نزد او، ارزش و اعتباری ندارد و هر دم، این دنیای قمارباز دروغین را به هیچ می انگارد و در پی عالم راستین است:

دلا جهان همه باد است و خلق خاک پرست نه آتشم چه فروزی، به باد رخسارم
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۷۰)

باختم با پاکبازان عالم خاکی به خاک وز پی آن عالم، اکنون در قماری دیگرم
(همان: ۳۸۷)

خاقانی با عبارت بدیدم، بر یافته خود چنان تأکید می کند که همگان بدانند که باور او باوری راستین است:

بدیدم عیار جهان، کم ز هیچ است از این بهرج ناروا می گریزم
(همان: ۳۹۳)
عیار دهر کم ارز است دیدم ز آتش همت زر زیف است و چون آتش به ارزانی است ارزانی
(همان: ۶۱۵)

در آئینه دل خیال فلک را بجز هاون سرمه سایبی نبینم
(همان: ۴۰۵)

و این باور را « زاهد خلوت نشین » در ریاضت ها و مراقبه هایی که داشته، بدست آورده است:
بسا که از پی جست جهان چون پرگار چو دایره همه تن گشته بود زَنارم
(همان: ۳۷۰)

خاقانی محققان راه حقیقت را- که به پادشاهی معنوی رسیده و بر مسند فقر تکیه زده اند- به دلیل بینش نشأت گرفته از کشف و شهود، از مکر و فریب دهر در امان می داند:

آنها که محققان راهند در مسند فقر پادشاهند
بازیچه دهر شان بنفریفت زانگه که در این خیالگاهند

(همان: ۸۸۴)

رهرو دل ایمن است از رصد دهر از آنک کمتر پروانه ای است دهر ز دیدان او

(همان: ۵۰۴)

چنان که پیشتر گفته شد، گاهی شیوه تصوّف خاقانی از زهد فراتر می رود و رنگ و بوی کشف و معرفت به خود می گیرد. سخنور شروان، دیگر دنیا را به خاطر آخرت (بهشت) ترک نمی کند، بلکه هر دو دنیا را فدای رسیدن به حضرت دوست می کند:

در دو عالم کار ما داریم کز غم فارغیم الصبوح ای دل که از کار دو عالم فارغیم
کم زدیم و عالم خاکی به خاکی باختیم و آن دگر عالم گرو دادیم و از کم فارغیم
چرخ واختر چیست طاق آرایشی و طارمی است ما خرابی دوستیم از طاق و طارم فارغیم
لاف آزادی زنی با ما مزن باری که ما از امید جنت و بیم جهنم فارغیم

(همان: ۸۰ و ۹۷۹)

۳- نگاهی به دنیا بر اساس آموزه های شریعت

سخنوران و اندیشمندان دیندار بر پایه آموزه های دینی و سخن بزرگان دین - به ویژه - سرور فرستادگان (ص) بر این باور هستند که دنیا خود آفریده آفریدگار تواناست و گردش روزگار و دنیا نمی تواند در سرنوشت انسان تاثیر داشته باشد. غزالی در کیمیای سعادت در این راستا آورده است: «... گوید: فلک خرف شده است و روزگار نگونسار شده است و نعمت همه به نامستحقان می دهد و ناکسان. واگر با وی گویند که این فلک و روزگار مسخر است و در قدرت حق تعالی اگر گویند: نیست کافر گردد و اگر گوید: هست پس خدای را جفا گفته باشد. و این نیز کفر بود. و بدین گفت رسول (ص): لا تَسْبُوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ. دهر را جفا مگویید که دهر خدای - تعالی - است، یعنی آن که شما خاستگاه کارها می دانید و آن را دهر نام کرده اید آن خدای - تعالی - است.»

(غزالی، ۱۳۸۶: ۴-۱۵۳)

خاقانی دیندار نیز بر این باور است که قدرت بی چون و چرا در این جهان، جز خدای توانا نیست و قدرت او، فراتر از تمامی قدرت هاست. بر پایه این اندیشه، دنیا را عاجز و ناتوان می شمارد و بر آن است که نباید دنیا را ستم پیشه دانست:

ایمه، دوران چو من آسیمه سر است نسبت جور به دوران چه کنم
چرخ، چون چرخ زنان، نالان است دل ز چرخ، این همه نالان چه کنم

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۹۵)

همین اندیشه را ناصر خسرو نیز بیان می کند:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را نشاید ز دانا نکوهش بری را

(ناصر خسرو، ۱۳۸۸: ۱۴۲)

سخنور شروان، نسبت دادن، **روزی دهی** به آسمان را شایسته نمی داند و یکتای بی همتا را روزی ده مطلق می داند:

مگو که آسمان می دهد روزیم
که روزی ده آسمان می دهد
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۸۹۷)

در آموزه های دینی، دنیا برای مؤمنان همانند زندان است^{۳۰}. این دنیا نمی تواند برای مردان خدا جایگاه خوشایندی باشد:

هست نه شهر فلک زندانم
عیش ده روزه به زندان چه کنم
(همان، ۳۹۷)

گردون قفسی است سبز، پرچشمه چو دام
مرغان هم از این قفس پریدند مدام
دیر است در این قفس ندیده است ایام
یک مرغ چو من همای خاقانی نام
(همان: ۱۳۰۹)

دنیا نیز همانند سایر مخلوقات، **فانی** است و تنها باقی جاوید، ذات مقدس حضرت حق است^{۳۱}:
به دل در خواص وفا می گریزم
به جان زین خراس فنا می گریزم (همان، ۳۹۱)

باور خاقانی در باره دنیا (مجموع سروده ها و نوشته ها ۳۷۱ مورد)



نتیجه

سخنور نامی شروان در آثار خود، با نگاهی اسطوره ای، عرفانی و دینی، دنیا و چگونگی آن را ترسیم کرده است. خاقانی با بهره جستن از چهره اهریمنی زروان، صفات نکوهیده دنیا را با وبژگی هایی چون: **کوچه شرّ، کثیف منزل، هیچ سرای، فلک عمرسای، دنیای قمار باز، فلک جادو** پیشه، **دنیای زن صفت، دنیای افعی صفت، چرخ توسن سرکش، روزگار نو کیسه کهن بازار، دنیای شریف کش پست نواز، عالم کور باطل کوش کینه کش** و... به تصویر می کشد. با اندیشه ای زاهدانه در پی بی ارزش نشان دادن دنیا و ترک آن است و با پیروی از آموزه های دینی،

نسبت ندادن افعال به دنیا را باز گو می کند. با نگاهی آماری و مقایسه این سه دیدگاه در می یابیم که خاقانی در بیان سیمای دنیا- با ۷۱٫۶ در صد بیشتر از سایر دیدگاه ها- از اندیشه ایران باستان و آیین زروانی استفاده کرده است. بی شک رخدادهای زندگی خاقانی و اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران شاعر، در بیان این اندیشه ها، تأثیر گذار بوده است.

پی نوشت:

- ۱- لغت نامه دهخدا- واژه حکمت
- ۲- جهت مطالعه شواهد بیشتر، ک: (۴:۱۹) / (۶:۵۰۴) / (۱۱:۱۰۶۲) / (۱:۱۰۷۵) / (۷۵:۷۰۴)
- ۳- =. = (۴:۳۲۷) / (۹:۴۳۱) / (۱:۴۹۳) / (۹:۴۴۴) / (۲:۵۱۵) / (۱۰:۹۲۱)
- ۴- =. = (۱۳:۳۱۹) (۳۸۴:۱۹ و ۱۸) / (۲:۶۲۲) / (۸:۸۶۶) / (۲:۹۷۶) / (۱۲:۱۰۸۷)
- ۵- دکتر کزازی، در گزارش این بیت آورده است: «خواست خاقانی آن است که جهان جایی است که از هیچ ساخته شده است و هستی آن نمودین و پندارین است. بی پایگی و پندارینگی جهان، اندیشه ای است بنیادین در جهانشناسی های کهن، به ویژه در آینه راز؛ جهان نمود که جهان «غیر از خدا» است. جهان سایه هاست؛ نیستی است هست مانند، آنچه در این جهان دروغین و فریبکار بر آدمی می گذرد همان است که در جهان خواب می بیند و می آزماید...»
(دکتر کزازی، ۱۳۸۵: ۴۳۸)
- ۶- =. = (۳۷:۴۷) / (۱:۹۱۷) / (۱:۱۱۸۳) / (۱۴:۷۹۲) / (۳:۱۹) / (۱۳ و ۱۴:۸۱۹) / (۵۶:۲۱) / (۴ و ۱۰:۸۴۳) / (۱:۸۵۸) / (۱:۹۲۷) / (۲:۵۰۷) / (۵۱:۱۰۸) / (۳۴:۹۲) / (۱۰:۸۱۲) / (۸:۸۸۲) / (۵:۸۶۹) / (۷:۱۲۳۷) / (۱:۱۲۳۲) / (۲۳:۷۰۰) / (۱۹ و ۲۰:۱۰۶) / (۴:۷۰۷) / (۴:۲۹۶) / (۶:۸۰۱) / (۷:۱۰۲۹)
- ۷- جهت مطالعه شواهد بیشتر، ک: (۵:۳۷۰) / (۵۴:۳۱۷) / (۵:۱۱۵۲) / (۴:۸۰۱) / (۶:۱۲۷۴) / (۱:۹۸۵) / (۵:۴۴۶) / (۷:۱۹) / (۴:۸۰۱)
- ۹- =. = (۸۵:۱۰ و ۱۱) / (۴:۳۲۸) / (۱۳:۳۹۵) / (۵:۴۴۶) / (۱۱:۴۷۴) / (۸:۶۲۳) / (۴:۷۰۷) / (۶:۸۴۳) / (۳:۱۰۲۱) / (۳:۱۱۲۵) / (۵:۱۱۵۲)
- ۱۰- =. = (۲۹:۳۰) / (۵:۱۸۸) / (۳:۵۱۳) / (۲:۷۰۵) / (۸:۷۹۹) / (۴:۸۴۳) / (۱۰:۹۱۲) / (۹:۱۲۵۳) / (۳:۷۰۰) / (۳:۲۰۲)
- ۱۱- =. = (۱:۲۳۵) / (۲۸:۲۳۶) / (۶:۲۶۷) / (۱:۳۹۴) / (۱۱:۴۴۱) / (۱۰:۶۵۳) / (۱:۶۶۲) / (۳:۱۱۰۳) / (۹۱:۲۹۶) / (۷:۲۶۷)
- ۱۲- =. = (۱۷:۲۱۸) / (۱۰:۸۰۲) / (۱۰:۶۲) / (۳:۱۲۸۸)
- ۱۳- غزالی در کیمیای سعادت آورده است: «عیسی (ع) دنیا را دید در مکاشفات خویش به صورت پیرزنی، گفت چند شوهر داشتی» گفت: در عدد نیاید از بسیاری ...» (غزالی، ۱۳۸۲: ۱/۷۶)

- ۱۴- جهت مطالعه شواهد بیشتر، ر.ک: (۲:۳۲) / (۱۷:۲۲۱) / (۸:۲۶۸) / (۳۱۱: ۹ و ۱۰) / (۸:۵۰۰) / (۲:۵۱۷) / (۱۲:۱۱۷۰) / (۳۵:۴۶۸) / (۸:۴۳۷)
- ۱۵- زُرَّق: چره، باز، پرنده شکاری (لغت نامه دهخدا- واژه زُرَّق)
- ۱۶- جهت مطالعه شواهد بیشتر، ر.ک: (۷:۱۰۲۹) / (۹:۶۵۳) / (۶و۵:۱۲۳۵) / (۱۰۹۱:۱۰۱۵) و (۱۴)
- ۱۷- هم از خلق سر بزند بر زمین بدی کاید از آسمان خلق را (خاقانی، ۱۳۷۵، ۱۰۸۶:۸)
- ۱۸- ر.ک دنیای « شریف کش پست نواز »
- ۱۹- جهت مطالعه شواهد بیشتر، ر.ک: (۹:۳۹۵) / (۹:۶۲۳) / (۱۰:۸۸۶)
- ۲۰- = - (۶:۴۴۰) / (۲:۷۰۵) / (۴:۸۴۳) / (۳:۸۹۷) / (۲:۱۲۵۳) / (۳۰:۱۲)
- ۲۱- = - (۸:۱۰۲۹)
- ۲۲- = = (۸:۵۶) / (۱۳:۸۶) / (۲۴:۱۰۷) / (۲۱:۱۰۸) / (۲:۶۱۶) / (۱۱:۶۳۸) / (۵:۷۱۳) / (۱۱:۷۹۴) / (۸:۱۴۸) / (۵و۴:۳۹۹) / (۱:۸۰۱) / (۲:۸۳۲) / (۳۳:۵۰۱)
- ۲۳- ر.ک درآمد
- ۲۴- جهت مطالعه شواهد بیشتر، ر.ک: (۸:۲۶۷) / (۱۰:۴۳۲) / (۶:۴۴۶) / (۶:۵۱۳) / (۵۸۲: ۷ تا ۹) / (۱۰:۶۰۸) / (۱۱:۶۱۵) / (۳:۸۱۴) / (۵:۸۶۹) / (۱۰:۱۵) / (۱۰ و ۲۱) / (۵:۱۱۵۰) / (۱۲۶۲: ۱۰/۱۱/۱۲) / (۲۳۹:۱۳۲۰) / (۳۲:۵۰۱) و (ر.ک منشآت: ۲۲۲)
- ۲۵- = - (۲:۱۰۹) / (۲۱:۱۰۸) / (۲:۱۰۹) / (۱۲ تا ۱۸:۱۴۸) / (۹:۴۲۰) / (۶:۸۹۷) / (۱۰:۷۵) / (۴و۱) / (۸:۱۱۲۳) و (تحفه العرافین: ۱۴) (گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
- ۲۶- = - (۵:۳۷۰) / (۱۷:۱۱۵) / (۱۲:۱۸۷) / (۶:۳۹۶) / (۴:۴۷۴) / (۸:۵۰۰) / (۱:۶۸۸) / (۹:۸۱۲) / (۱:۸۶۹) / (۳:۹۲۱) / (۶:۸۳۹) / (۶:۳۹۶) / (۶:۴۷۴) / (۳۱۵: ۱۲۶۲)
- ۲۷- = = (۸:۱۸) / (۱۰:۶) / (۱۲ و ۱۴: ۱۰۶) / (۱۳:۱۰۷) / (۳:۱۰۹) / (۹:۴۲۰) / (۱۲:۷۹۴) / (۱۲:۷۹۴) / (۷:۷۹۹) / (۱۰:۱۲۷۵) / (۳:۱۳۲۳) / (۳۰:۳۸۳)
- ۲۸- = = (۵:۱۲۸۶) / (۵:۴۶۹) / (۲:۱۹) / (۱:۵۱۵) / (۳۰:۳۸۳)
- ۲۹- = = (۷:۹) / (۸:۱۳) / (۸:۲۸) / (۸:۲۶) / (۱:۲۶) / (۴:۱۳) / (۱:۹) / (۲:۵۳) / (۱۳:۱۶۶) / (۵:۳۸۳) / (۹:۴۳۱) / (۲:۴۳۳) / (۳:۴۴۰) / (۱۱ و ۳: ۴۴۰) / (۶:۵۰۱) / (۵۷۸: ۷) / (۶:۱۰۰۷) / (۵:۵۷۹) / (۱:۵۸۱) / (۳:۲۹۶) / (۹:۱۶) / (۶:۱۷) / (۷:۳۱۴) / (۹:۶۱۳) / (۱۰:۶۱۷) / (۴:۶۱۵) / (۲ و ۱: ۹۷۶) / (۱۰:۹۸۸) / (۸ تا ۱۰: ۹۸۸) / (۸:۷۸۹) / (۸:۱۴) / (۳:۸۳۳) / (۲:۱۲۲) / (۱۸ تا ۱: ۱۲۳) / (۱۲ تا ۶ و ۲ و ۱: ۱۲۳) / (۱ تا ۸: ۳۷۰) / (۱ تا ۲ و ۱: ۳۷۱)
- ۳۰- « الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ » (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۳۸)
- ۳۱- « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ » (۸۸:۲۸)

منابع

- ۱- انصاری، قاسم، ۱۳۷۹، میانی عرفان و تصوف، چاپ سوم، تهران، طهوری
- ۲- خاقانی شروانی، افضل الدین، ۱۳۷۵، دیوان، به کوشش دکتر میرجلال الدین کزازی، چاپ اول، تهران، مرکز
- ۳- خاقانی شروانی، افضل الدین، ۱۳۳۳، تحفه العراقین، به کوشش دکتر یحیی قریب، چاپ اول، تهران، امیرکبیر
- ۴- خاقانی شروانی، افضل الدین، ۱۳۸۴، منشآت، به کوشش محمد روشن، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۵- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران، ج ۲ (از دوره ی جدید)
- ۶- غزالی، ابو حامد، ۱۳۸۶، کیمیای سعادت، به کوشش خدیو جم، چاپ سیزدهم، تهران، علمی و فرهنگی
- ۷- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۷، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه و تنظیم حسین داودی، چاپ چهارم، تهران، امیر کبیر
- ۸- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ۱۳۸۱، به تصحیح جلال الدین همایی، چاپ ششم، تهران، هما
- ۹- کزازی، میرجلال الدین، ۱۳۸۸، گزارش دشواری های خاقانی، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز
- ۱۰- کزازی، میر جلال الدین، ۱۳۸۷، در آسمان جان، چاپ اول، تهران، معین
- ۱۱- ناصر خسرو، ۱۳۸۸، دیوان اشعار، به کوشش مجتبی مینوی، مهدی محقق، چاپ هشتم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۲- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۸۶، فرهنگ اساطیر و داستان واره ها در ادبیات فارسی، چاپ اول، تهران، فرهنگ معاصر
- ۱۳- یثربی، سید یحیی، ۱۳۸۲، فلسفه عرفان، چاپ پنجم، قم، بوستان کتاب قم